

در کنار گروه پرشمار مفسران خبری که به طور روزانه، اتفاقات صحنه سیاسی آمریکا را از کنگره تا کاخ سفید برای رسانه ها گزارش می کنند، شمار دیگری از تحلیلگران در رصدخانه های تحقیقاتی، از نگاهی کلان به ارزیابی آینده این بازیگر جهانی سرگرم هستند. این گروه همان محققان روابط بین الملل هستند که موقعیت آمریکا را در امتداد امپراتوری ها و ابرقدرت های سیاسی داوری می کنند. پرسش و مسأله ذهنی این محققان آن است که چه آینده و افق سیاسی پیش روی آمریکای عصر جدید است و ایالات متحده پس از دو جنگ بزرگ در خاورمیانه و دکترین جنگی نومحافظه کاران به کدام سو خواهد رفت. چالمرز جانسون از این گروه پژوهشگران حوزه آمریکاست. این استاد بازنشسته دانشگاه کالیفرنیا و تحلیلگر پیشین سازمان سیا در سال های اخیر، موضوع مطالعه خود را آینده سیاسی آمریکا قرار داده است. رشته کتاب ها و تألیفات جانسون همواره حاوی پیش بینی ها و برآوردهای جنجالی از فردای سیاسی آمریکا است. دو اثر پیشین او با نام های «تلافی» و «غم و اندوه امپراتوری» از پرفروش ترین کتاب های آمریکا بودند و اکنون کتاب جدید این اندیشمند با نام «مکافات؛ آخرین روزهای جمهوری آمریکا» بحث و مناقشه های جدید در محافل سیاسی آمریکا ایجاد کرده است. چالمرز جانسون در کتاب اخیر خود استدلال می کند که ایالات متحده با برداشتن لقمه ای فراتر از توان جویدن، با میلیتاریزه کردن وسیع خود برای جنگ اندازی به منافع اقتصادی در سراسر جهان، کار را به جایی رسانیده است که ممکن است عملاً سقوط خود را رقم زند. جانسون به تازگی با شرکت در برنامه تلویزیونی «دموکراسی اکنون» ایده های خود را با خانم ایملی گودمن در میان گذاشت. گودمن در آغاز مصاحبه علاوه بر توصیف کرسی استادی جانسون یادآوری کرد که او همچنین ریاست انستیتوی تحقیقات سیاسی ژاپن را برعهده دارد و برای مجلات و نشریات مختلفی از جمله لس آنجلس تایمز، لاندن ریویو آو بوکز، هارپرگزین و نیشن قلم زده و در سال ۲۰۰۵ در فیلمی مستند به نام «چرا ما می جنگیم» ایفای نقش کرده است. این گفت و گو با پرسشی درباره عنوان کتاب اخیر جانسون این گونه آغاز شد. گروه بین الملل

چالمرز جانسون: مکافات نام خدای انتقام در یونان باستان است. اوست که تفرعن و کبر را مجازات می کند. شاید شما به خاطر بیاورید او بود که نارسیس را بر لب رودخانه برد و تصویر او را به خودش نشان داد و نارسیس پس از دیدن تصویرش در آب، آنچنان به وجد آمد که درون آب پرید و غرق شد. من این عنوان را از این جهت انتخاب کردم که به نظر می رسد که این الهه انتقام، مکافات، در کشور ما هم اکنون حاضر است، حاضر و منتظر لحظه مناسب برای انجام مأموریت الهی اش یعنی انتقام.

علت انتخاب عنوان فرعی کتاب، آخرین روزهای جمهوری آمریکا، این است که من واقعاً معتقدم بزودی آخرین روزهای جمهوری آمریکا فرا می رسد. بنابراین، انتخاب این جمله شیوه ای تبلیغاتی برای فروش بهتر کتاب نیست. من در اینجا واقعاً نگران مشکلی بسیار واقعی، مشکلی بسیار جدی در تحلیل سیاسی هستیم. به عبارت دیگر، آن طور که تاریخ به ما می گوید، نظام سیاسی امروز ایالات متحده، یکی از بی ثبات ترین معجون های سیاسی موجود است؛ یعنی دموکراسی در داخل و امپراتوری در خارج. یک کشور می تواند یا دموکرات باشد و یا یک امپریالیست اما نه معجونی از این دو.

اگر کشوری به امپریالیسم بچسبد، مانند جمهوری روم باستان که بخش اعظم نظام ما بر پایه های آن طراحی شد، در آن صورت دموکراسی را از دست داده، دیکتاتوری داخلی جایگزین آن خواهد شد.

من در این کتاب مقداری زمان را صرف انتخاب گزینه ای متفاوت کرده ام؛ به عبارت دیگر، همان گزینه ای که امپراتوری بریتانیا پس از جنگ دوم جهانی برگزید، همان گزینه تصمیم گیری انگلیسی ها. اگرچه این تصمیم به هیچ وجه به طور کامل اجرا نشد اما به هر حال این تصمیم گرفته شد که برای حفظ دموکراسی، از امپراتوری چشم پوشی کنند. در اواخر بازی برای انگلیسی ها روشن شد که آن ها می توانستند جواهری به نام هند را در تاج امپراتوری شان حفظ کنند. اما فقط و فقط به قیمت کشتارهای دسته جمعی توسط دولت که بارها در هند انجام داده بودند. همین طور به دنبال جنگ علیه نازیسم که تازه پایان یافته بود، برای آن ها روشن شد که برای حفظ امپراتوری شان، باید به یک حکومت استبدادی تبدیل شوند.

بنابراین، به عقیده من آن ها راه چشم پوشی از امپراتوری شان را برگزیدند. البته آن ها این کار را بدون نقص انجام ندادند. در دهه ۱۹۵۰ لغزش های وحشتناکی که به حرکت اجداد انگلیسی ها شباهت داشت، بروز کرد. مانند حمله مشترک انگلیسی، فرانسوی، اسرائیلی به مصر؛ سرکوب مردم در کیوکو، سرکوب وحشیانه - واقعاً وحشیانه - در کنیا. از میان تمام حرکت های انگلیسی ها، آشکارترین و عجیب ترین حرکتی که امروز به حرکت اجداد آن ها شباهت دارد همراهی تونی بلر در حمله به عراق و احساسات پرشور او برای امپریالیسم نوین روز انگلیسی هاست، در واقع بار دیگر همه این ها اتفاق افتادند.

با همه این اوصاف، به نظر می رسد تاریخ انگلیس می گوید که روزی این کشور برای باقی ماندن دموکراسی از امپراتوری خود صرف نظر کرد. به عقیده من این همان موضوعی است که ما باید بشدت در ایالات متحده در مورد آن بحث کنیم.

آقای چالمرز جانسون، شما فروپاشی دولت مبتنی بر قانون اساسی آمریکا را با میلیتاریسم مرتبط می دانید؟ بله.

آیا می توانید درباره علائم فروپاشی دولت مبتنی بر قانون اساسی و این که چطور میلیتاریسم با این فروپاشی مرتبط است، صحبت کنید؟

بله، میلیتاریسم همان چیزی است که بخش اجتماعی آن را «متغیر مداخله کننده»، ارتباط سببی، نامیده است. به عبارت دیگر، حفظ یک امپراتوری، یک ارتش بسیار بزرگ آماده، اختصاص هزینه هایی بسیار عظیم به تسلیحات که به مجموعه نظامی - صنعتی منجر می شود و به طور کلی، چرخه ای نفرت انگیز از منافع در قالب تشکیلات متعدد که به زنجیره هایی از جنگ های دائمی منتهی می شود را می طلبد.

این موضوع احتمالاً به نخستین هشدار که توسط نخستین رئیس جمهور، جورج واشنگتن، در سخنرانی خداحافظی اش به ما داده شد، بازمی گردد. این هشدار جورج واشنگتن در آغاز هر جلسه جدید کنگره خوانده می شود. واشنگتن اظهار داشت که دشمن بزرگ جمهوری، میلیتاریسم و یک ارتش آماده (برای جنگ) است. ارتش آماده (برای جنگ) دشمن خاص آزادی جمهوری است. منظور او این بود که میلیتاریسم جدایی سه قوه به قوای اجرایی، مقننه و قضایی که هدف آن ها نظارت و حساب کشیدن از یکدیگر است را از بین می برد. این اساسی ترین خاکیز ما در برابر دیکتاتوری و استبداد است. یک ارتش آماده برای جنگ این خاکیز را از بین می برد چرا که اصولاً ارتش های آماده برای جنگ، میلیتاریسم، تشکیلات نظامی، مجموعه نظامی - صنعتی و نیز مالیات ها، همه دست به دست به هم داده، قدرت را از دیگر بخش های کشور به واشنگتن می برند و در واشنگتن آن ها (هیأت حاکمه دولت) قدرت را به رئیس جمهور انتقال می دهند و شروع به خلق یک ریاست جمهوری امپراتوری می کنند. پس از آن، چنین رئیس جمهوری در راستای آرزوهای تشکیلات نظامی برای پنهانکاری قدم برمی دارد و همین امر نظارت دولت را حتی برای اعضای کنگره تقریباً غیرممکن می سازد تا چه رسد به شهروندان عادی.

به نظر می رسد این همان هشدار است که آیزنهاور در سخنرانی خداحافظی اش در سال ۱۹۶۱ به ما داد. وی در آن سخنرانی از زبانی بسیار تند، انتقادآمیز و زبانی بسیار غیردیپلماتیک استفاده کرد. باید به عقب بازگشت و آن را مجدداً خواند. او برآستی به هنگام سخن گفتن از **ظهور یک صنعت تسلیحاتی بسیار بزرگ که ویرای نظارت بود و تحت کنترل مؤثر منافع مجموعه نظامی - صنعتی قرار داشت**، احساس خطر می کرد. مجموعه نظامی - صنعتی عبارتی بود که خود او رایج کرد. ما از نوشته هایش درک می کنیم و می دانیم که منظور وی مجموعه کنگره - صنعتی - نظامی بود. به وی هشدار داده شد که پای خود را با زدن چنین حرف هایی، از گلیمش فراتر نهاده است. اما درست در همین جا است که من معتقدم ناسازگاری میان دموکراسی داخلی و امپریالیسم خارجی شکل گرفت.

چه کسی به او هشدار داد؟

اعضای کنگره. عضو جمهورخواه...

چرا آن ها با او مخالف بودند؟

آن ها تمایلی نداشتند قدرت نظارتشان زیرسؤال رفته، مورد تردید قرارگیرد. آن ها وظیفه نظارت را به درستی انجام نمی دادند. البته باید این نکته را نیز متذکر شوم که به نظر من آیزنهاور برای این حرف ها بیش از حد مورد تمجید و ستایش مردم قرار گرفت. هشدار آیزنهاور اظهاراتی قهرمانانه بود، اما درعین حال فراموش نکنیم او همان قصاب گواتمالا بود و همان کسی که **دستور نخستین عملیات سری و یکی از فاجعه آمیزترین عملیاتی که تاکنون ما انجام داده ایم را صادر کرد. ساقط کردن محمد مصدق در ایران در سال ۱۹۵۳ برای منافع شرکت نفتی انگلیس و همچنین مسئولیت رشد وحشتناک مجموعه صنعتی - نظامی، تأمین دیوانه وار تسلیحات هسته ای، توانمندکردن نیروی هوایی و چیزهایی از این قبیل برعهده او بود.** به نظر می رسد که در پایان این روند بود که او تشخیص داد چه هیولای وحشتناکی را پرورش داده است.

به بحث مکافات آخرین روزهای جمهوری آمریکا بازمی گردیم. درباره توسعه پایگاه های نظامی ایالات متحده در سراسر جهان صحبت کنید.

چیزی به نام گزارش سازه های پایگاه ها (نظامی) وجود دارد که ازطرف پنتاگون منتشر می شود. این گزارش غیرمحرمانه شامل تمام مراکزی که پنتاگون در سراسر جهان دارد و نیز هزینه جایگزین کردن آن ها می شود. درحال حاضر، طبق آمار رسمی، ۷۳۷ پایگاه نظامی آمریکایی درجهان وجود دارد که در بیش از ۱۷۰ کشور جهان پراکنده شده اند. بعضی از توجیه گران پنتاگون مایل اند بگویند این گزارش دروغ است و مدعی هستند که ما کیوسک های نگهبانی تفنگداران دریایی آمریکا در سفارتخانه ها را هم به حساب آورده ایم. من برای شما تضمین می کنم که این حرف ها مزخرفاتی بیش نیستند. ما اصلاً چیزی مانند ۷۳۷ سفارتخانه در خارج از کشور نداریم و تمام این ها پایگاه های نظامی واقعی هستند با تمام مشکلاتی که هر یک از این پایگاه ها دربردارند.

در جنوبی ترین بخش ژاپن، محل جنگ اوکیناوا در سال ۱۹۴۵، جزیره کوچکی - کوچکتر از کاوایی در جزایر هاوایی - وجود دارد به نام اوکیناوا که یک میلیون و سیصد هزار نفر در آن ساکن اند. در آنجا، ۳۷ پایگاه نظامی آمریکا وجود دارد. در ۵۰ سال گذشته، شورش علیه این پایگاه ها امری عادی بوده است.

فرماندار اوکیناوا مدام به فرمانده نظامی محلی می گوید: «شما درکنار آتشفشانی زندگی می کنید که هر لحظه ممکن است فوران کند». در گذشته این آتشفشان منفجر شده است. معنی سخن او این است که آتشفشان بی پایانی از جرم های نظامیان آمریکایی نظیر: خشونت جنسی، دعوای سربازان مست، تصادف های ناشی از مستی و به دنبال آن فرار افراد مقصر، آلودگی های زیست محیطی، آلودگی های صوتی، سقوط هلیکوپترها از پایگاه هوایی سپاه تفنگداران نیروی دریایی مستقر در فوتوما و افتادن آن ها روی دانشگاه بین المللی اوکیناوا در این منطقه جریان دارد. در میان این رشته حوادث ناخوشایند، در سال ۱۹۹۵، ما یکی از جدی ترین حوادث را در آنجا داشتیم و آن هنگامی بود که ۲ تن از تفنگداران و یکی از ملوانان نیروی دریایی آمریکا یک دختر دوازده ساله ژاپنی را ربوده پس از کتک زدن مورد تجاوز قرار دادند. این حادثه به یکی از بزرگترین تظاهرات علیه ایالات متحده، از زمانی که ما چندین دهه پیش با ژاپن پیمان امنیتی امضا کردیم، منجر شد. این جور حوادث است که زندگی در کنار این پایگاه ها را به آتشفشان تبدیل می کند. من برای نخستین بار در سال ۱۹۹۶ به اوکیناوا رفتم. در پی یک مورد تجاوز به عنف نظامی آمریکایی، توسط فرماندار اوکیناوا، آقای اوتا، به آنجا دعوت شدم. من زندگی خود را به مطالعه ژاپن اختصاص داده ام اما مانند بسیاری از متخصصین امور ژاپن، هرگز به ژاپن نرفته بودم. آنچه که در آنجا دیدم مرا دچار شوک کرد. اوضاع در اوکیناوا مانند دوران حکومت بریتانیا در هند بود. زندگی برای سربازان آمریکایی در اوکیناوا مانند زندگی سربازان شوروی در آلمان شرقی بود، حتی راحت تر از زندگی آن ها در مثلاً شهری به نام اوشن ساید در ایالت کالیفرنیا، درکنار اردوگاه نظامی پندلتون. نخستین واکنش من، به عنوان کسی که قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی یکی از جنگجویان دوران جنگ سرد بودم، این بود که اعلام کردم پایگاه های نظامی در اوکیناوا از هرجهت رسوایی و افشاح است.

در نتیجه مطالعه شبکه پایگاه های نظامی آمریکا در سراسر جهان و حوادثی که در نتیجه وجود آن ها اتفاق افتاده اند و کودتاهای نظامی ای که تغییر رژیم ها را به دنبال داشته اند و دولت هایی را که ما مورد تأیید قرارداده ایم به این تشخیص رسیدم که متأسفانه اوکیناوا نه موردی استثنایی که معمولی و متعارف است. همانطور که گفتیم این پایگاه ها در همه

جا پخش و پراکنده هستند. تازه ترین جلوه امپراتوری نظامی آمریکا تصمیم کنونی پنتاگون، البته با تأیید رئیس جمهور، ایجاد مرکز فرماندهی منطقه ای جدید در آفریقا است. این مرکز فرماندهی ممکن است در پایگاهی که ما در حیوتی در شاخ آفریقا داریم، باشد. شاید هم در خلیج گینه باشد. همانجا که ما در پی اکتشافات نفتی هستیم و نیروی دریایی بسیار تمایل دارد ما در آنجا مستقر شویم. درهرحال، ما قصد داریم حضور گسترده ای داشته باشیم.

همیشه این نکته را به خاطر بسپارید که امپریالیسم شکلی از ظلم و استبداد است. امپریالیسم هرگز از طریق رضایت مردم تحت حاکمیتش حکومت نمی کند. ما درباره گسترش دموکراسی صحبت می کنیم اما با تکیه بر لوله تفنگ. این یک ضد و نقیض در کلام است. چنین امری بی فایده است. هر انسانی که برای خود احترام قائل است و قرار است بدین شیوه دموکراتیزه شود، تفکر انتقام را در سر خواهد پروراند. بنابراین مکافات امری شایسته و حق می شود. تظاهرات اعتراض آمیز عمده ای علیه پایگاه های نظامی ایالات متحده شکل گرفته است. اخیراً در ویچنزا ایتالیا، در حدود یکصد هزار نفر تظاهرات کردند. اکوادور اعلام کرد که پایگاه هوایی مانتای آمریکا را خواهد بست. نظرات درباره واکنش و مقاومت درباره شبکه پایگاه های نظامی آمریکا در سراسر جهان چیست؟

مقاومت واقعی در برابر این پایگاه ها وجود دارد. درحقیقت، از مدت ها پیش وجود داشته است. درمورد اوکیناوا حداقل ۳ شورش تاریخی متفاوت علیه حضور نظامیان آمریکایی وجود داشته است. میان دولت ژاپن و پنتاگون برای استفاده از این جزیره که برای ژاپن مانند پورتوریکو برای آمریکا است، همکاری وجود دارد. اوکیناوا مکانی است که همیشه علیه آن تبعیض اعمال شده است.

برای ژاپنی ها مانند این است که هم بخواهند سبب خود را نوش جان کنند و هم آن را داشته باشند. به عبارت دیگر، آن ها هم اتحاد با آمریکا را دوست دارند و هم مخالف حضور سربازان آمریکایی در نزدیکی شهروندان سرزمین اصلی ژاپن هستند.

بنابراین، آن ها عملاً آمریکایی ها را در این جزیره انداخته و یا به عبارتی آن ها را در این جزیره، همانجایی که مردم هزینه آن را می پردازند، محدود و قرنطینه می کنند. بله این حقیقت دارد. منظورم وقایعی است که هم اکنون در ایتالیا روی می دهد، همانجا که در برابر کارهای سازمان سیا مخالفت وحشتناکی از سوی مردم ایتالیا صورت می گیرد منظورم ربودن افرادی است که ما شناسایی کرده ایم. آن ها (سازمان سیا) این افراد را پس از شناسایی ربوده و با هواپیما به طور مخفیانه به کشورهای می برند که ما می دانیم در آنجا آن ها را شکنجه می کنند. در حال حاضر تقریباً ۲۵ افسر سازمان سیا هستند که نامشان شناخته شده و به دلایل جرم هایی که عوامل ایالات متحده در ایتالیا مرتکب شده اند، از سوی دولت ایتالیا تحت تعقیب اند. تازگی تظاهرات عظیمی را در ویچنزا شاهد بودیم. فراموش نکنیم، صرف نظر از هر مسأله دیگری، این همان شهر پالادین قدیمی است، شهری برخوردار از عظمت و معماری معروف. بله مردم این شهر بر این باورند که توسعه پایگاه نظامی در شهرشان آن ها را در معرض اهداف تروریستی و بسیاری از دیگر مسائل قرار خواهد داد.

ما مخالفت با آمریکا را در قالب قول های نخست وزیر اسپانیا، زاپاترو، می بینیم. وی قول داد پس از به قدرت رسیدن نیروهای اسپانیایی را از عراق خارج کند. او از کسانی است که به قول خود وفا کرد. یکی از کسانی که فراموش نکرد که اگر دموکراسی معنایی دارد، معنای آن این است که افکار عمومی اهمیت دارند، اگرچه در بسیاری از کشورها به نظر می رسد که عملاً چنین نیست. اما او به طرز چشمگیری حضور نظامیان آمریکایی در اسپانیا را کاهش داده است و این مسأله در سراسر جهان ادامه دارد.

مردم جهان روز به روز از این مسأله ناراحت هستند که غول آمریکایی با استفاده از نیروی نظامی اش، برخلاف میل جهانیان، هر چه دلش می خواهد انجام می دهد. هم اکنون ما شاهد چنین مسأله ای در خلیج فارس هستیم، همانجا که کسی از مردم آن نمی پرسد که آیا اصولاً آن ها می خواهند در ناوگان فرماندهی مرکزی نیروی دریایی ایالات متحده در خلیج فارس ۲ فروند ناو هواپیمابر غول پیکر باشد یا ۴ فروند.

اگر از چشم انداز تاریخی به این مسأله نگاه کنیم، احتمالاً در هیچ گوشه این جهان به اندازه یونان دموکراسی ضدآمریکایی وجود ندارد. یونانی ها هرگز ما را به خاطر روی کار آوردن سرهنگ ها (از طریق کودتا) در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ و نیز ایجاد تعداد زیادی از قلمروهای نظامی آمریکایی در آن کشور، نخواهند بخشید. بالاخره سرهنگ های کودتاگر خود با دراز کردن پای خود فراتر از گلیم شان زمینه حذف خود را فراهم آوردند.

و از این موارد امروزه در آمریکای لاتین و در آفریقا، فراوان اند. احتمالاً در حال حاضر مهم ترین منطقه، در حوزه امپریالیسم نظامی جنوب اروپا- آسیا است، البته پس از این که، با سقوط اتحاد جماهیر شوروی، این منطقه در معرض فشار امپریالیستی خارجی قرار گرفت.

بسیاری از ناظران که از پست خود در پنتاگون استعفا داده اند، این بحث را مطرح کرده اند که توضیح بنیادین برای جنگ در عراق دقیقاً این بود که آن کشور را پایگاه جدید سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه و جایگزین دوپایگاه قدیمی تر کنند. البته نخستین پایگاه، ایران، با انقلاب ۱۹۷۹ علیه شاه، که ما او را بر جایگاه قدرت منصوب کرده بودیم، سقوط کرد. دومین پایگاه، عربستان سعودی، به دلیل سیاست های غلط خود ما، برای ما کمتر و کمتر مفید شده بود. پس از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ ما نیروهای نظامی (نیروهای زمینی و هوایی) در عربستان مستقر کردیم. لزومی به این کار نبود، این کار احمقانه بود، این کار جاهلانه بود. این کار باعث رنجش تعداد زیادی از سعودی های میهن پرست، از جمله نور چشم و همکار سابق خودمان، اسامه بن لادن، شد. چرا که آن ها می گفتند عربستان سعودی مسئول دفاع از دو مکان از مقدس ترین مکان های جهان اسلام است: مکه و مدینه. می گویند ما باید قادر باشیم خودمان از عهده این کار برآیم، بدون آن که از سربازان کافری که مطلقاً هیچ چیز درباره مذهب ما، کشور ما، شیوه زندگی ما و یا هر امر دیگری از ما نمی دانند، استفاده کنیم.

پس از گذشت مدتی، سعودی ها استفاده از پایگاه هوایی شاهزاده سلطان در خارج از ریاض را محدود کردند. ما عملاً مقر تشکیلات عملیات مهم خود را در آنجا، درست قبل از حمله به عراق، بسته و به قطر انتقال دادیم.

و بعد از آن، ما عراق را به عنوان دومین کشور ثروتمند نفتی بر روی زمین و به عنوان مکانی ایده آل برای حضورمان انتخاب کردیم. بسیاری از روزنامه نگاران و تحلیلگران سیاسی در مطبوعات، از مهم ترین آن ها سیمور هرش، در مورد آن به ارائه نظر پرداخته اند، اما من فکر می کنم این مسأله مهم است، یکی از دلایلی که ما هیچ برنامه ای برای خروج از

عراق نداریم این است که ما نیت نداشتیم عراق را ترك كنيم و مطمئناً دليل اين مدعا در حال حاضر وجود زنجيره ای از حداقل ۵ باند فرود دوطرفه و تحت حفاظت شديد و ۵ پایگاه هوایی در عراق که به طور استراتژیک در سراسر این کشور واقع شده اند، است.

محال است شما، سفیر وزارت دفاع و رئیس جمهور را متقاعد کنید تا اعتراف کنند که ما قصد نداریم در آنجا پایگاه داشته باشیم. این موضوعی است که کنگره آمریکا هرگز، هرگز درباره آن لب به سخن نخواهد گشود. گاه و بیگاه، افسران ارتش، فرمانده نیروی هوایی در سنت کام (مرکز فرماندهی)، هنگامی که از آن ها سؤال می شود، «شما فکر می کنید تاکی ما اینجا می مانیم؟» به تکرار مکررات پرداخته، می گویند «اوه، حداقل يك دهه در این پایگاه ها» و سپس در ادامه کار ما این پایگاه ها را تقویت می کنیم.

اکنون، ماتلاش کرده ایم در آسیای مرکزی، در کشورهای ثروتمند نفتی حوزه دریای خزر که به هیچ وجهی دموکرات نیستند، پایگاه بسازیم. اکنون ما از یکی از آن ها به دلیل دخالت بیش از حد بیرون رانده شده ایم و هزینه ماندن ما در قرقیزستان ۴ برابر شده است. این هزینه از چند میلیون دلار به بیش از ۱۰۰ میلیون دلار رسیده است اما ما همچنان به چنین بازی هایی ادامه می دهیم و واقعاً هم بازی هستند و این بازی ها به نحو شایسته ای امپریالیسم نامیده می شود.

گودمن: آقای چالمرز جانسون، شما در دوره ریاست جمهوری ریچارد نیکسون مشاور سازمان سیا بودید. شما از دوره ریاست جمهوری جانسون در سال ۱۹۶۷ شروع کرده و درست تا پایان ۱۹۷۲ در این پست باقی ماندید. مایلم بدانم به نظر شما نحوه استفاده رئیس جمهور از سازمان سیا چگونه تغییر کرده است؟ شما وقتی در مورد آژانس اطلاعات مرکزی (سیا) صحبت می کنید، در کتابتان سیا را ارتش خصوصی رئیس جمهور می نامید.

به نظر من، اگر ما سازمان سیا را در مقطعی منحل و یا به هر نحوی شده این هیولایی که سیا به آن تبدیل شد را محدود نکنیم، هرگز به صلح و آرامش دست نخواهیم یافت.

قانون امنیت ملی ۱۹۴۷ پنج عملکرد را برای سازمان سیا لیست کرده است. بالاتر از همه، هدف سازمان سیا جلوگیری از حمله غافلگیرانه، جلوگیری از وقوع مجدد حمله، مانند حمله به پرل هاربور بود از این ۵ عملکرد، ۴ عملکرد آن شامل اشکال مختلف جمع آوری اطلاعات از طریق منابع قابل دسترسی و باز، جاسوسی، علائم سری اطلاعاتی و امثال این ها بود. پنجمین عملکرد کلی بود، بدان معنا که سیا هر وظیفه ای که شورای امنیت ملی و یا به عبارت دیگر بوروکراسی امور خارجی در کاخ سفید به دستور رئیس جمهور صادر می کرد، انجام می داد.

سازمان سیا به سگی تبدیل شده است که دمش او را به این سو و آن سو تکان می دهد. اطلاعات سری چندان جدی گرفته نمی شود. اطلاعات سری آن چندان مفید نیست.

وظیفه من در سازمان سیا در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ در دفتر برآورد های ملی بود. بارها و بارها همسر من می پرسید، «چرا اطلاعات ما تا این حد طبقه بندی شده (محرمانه) هستند؟» و من در پاسخ می گفتم، «خیلی ساده، احتمالاً و غالباً به این دلیل که این اطلاعات شاهکار تلاش های ماست و اگر آن ها را بخوانید در سطح مقاله ای مربوط به امور خارجی بیش نیستند، این اطلاعات پر از جزئیات فنی عالی نیستند و مطمئناً بر مبنای منابع اطلاعاتی تهیه نشده اند.»

اما درحالی که سازمان سیا توسعه می یافت و در حالی که برای هر رئیس جمهور مسائل روشن می شد، مدت کوتاهی پس از مراسم افتتاحیه ریاست جمهوری و به دست گرفتن زمام امور، این سازمان بود که برای هر يك از رئیس جمهوری های بعد از ترومن، این مسأله را روشن می ساخت که بله يك ارتش خصوصی در اختیار شما است. این ارتش کاملاً سری است.

هیچ گونه نظارتی بر سازمان سیا وجود ندارد. هیچ گونه نظارتی هم از سوی کنگره تا اواخر دهه ۱۹۷۰ وجود نداشت و همین سازمان در برابر حوادثی چون ایران- کنترا و امثال آن ناکارآمدی خود را اثبات کرد. بله آن ها به رئیس جمهور می گفتند شما هر کاری را که خواستید می توانید با سازمان سیا بکنید. شما می توانید دستور قتل افراد (سیاسی) را بدهید. شما می توانید دستور براندازی دولت ها را صادر کنید. شما می توانید دستور خرابکاری در اقتصاد کشورهایی که به نظر می رسد مانعی بر سر راه ما باشند را بدهید. شما می توانید به افسران نظامی کشورهای آمریکای لاتین تروریسم دولتی را آموزش دهید. شما می توانید افراد مظنون به داشتن اطلاعات را به دیگر کشورها، خارج از حوزه قضایی ایالات متحده، برای بازجویی و در صورت لزوم شکنجه، انتقال دهید. با وجود این که این کار نقض آشکار قانون آمریکا است و چنانچه به مرگ قربانی شکنجه بینجامد، مجازات مرگ را به دنبال خواهد داشت اما آنها (سیا) معمولاً این کار را همچنان در کشورهایی چون مصر انجام می دهند.

از زمان رئیس جمهور ترومن، هیچ رئیس جمهوری پس از این که به وی گفته شد از چنین قدرتی برخوردار است، در

استفاده از آن درنگ نکرد. این امر به مسیر ترقی سریع در سازمان سیا تبدیل شد؛ **ترفندهای کنیف، فعالیت های**

مخفیانه و انجام دستورهای رئیس جمهور برای ساقط کردن افراد موردنظر که با کودتا علیه محمد مصدق در سال

۱۹۵۳ شروع شد. من واژه تلافی را از گزارش بعد از عملیات که تنها همین اواخر از حالت طبقه بندی (محرمانه) خارج

شده است، گرفتم. این واژه را در نخستین کتاب از کتاب های سه گانه خود درباره سیاست خارجی آمریکا استفاده

کردم. بله واژه «تلافی» از آنجا می آید و به معنی واکنش در برابر فعالیت های مخفیانه ما در خارج از ایالات متحده است. اما این فعالیت های مخفیانه همچنین يك ویژگی نامطلوب دیگر هم دارند: آنها از دید مردم آمریکا کاملاً مخفی نگاه داشته می شوند تا به هنگام بروز حوادث انتقام آمیز، مردم هرگز نتوانند به علل آنها پی ببرند، هرگز مسائل را در قالب علت و معلول نبینند. آنها (دولت) معمولاً مسببین متهم به انتقام جویی (علیه اقدام های آمریکا) را به باد انتقاد می گیرند،

همین مسأله به چرخه دیگری از اقدام های تلافی جویانه دامن می زند. به راحتی، می توان به حوادث ۱۱ سپتامبر به عنوان بهترین مثال اشاره کرد که به روشنی اقدامی تلافی جویانه برای بزرگترین عملیات مخفیانه ای که ما تاکنون انجام داده ایم، به عبارت دیگر جذب نیرو، تسلیح و اعزام آنها به جنگ مجاهدین در افغانستان علیه اتحاد جماهیر شوروی در سال های ۱۹۸۰ بود.

اما حقیقت این است که سازمان سیا این گونه رشد کرد. سازمان سیا مسئول براندازی سالوادور آلنده در شیلی و روی کار آوردن شاید نفرت انگیزترین دیکتاتور در دوران پیش و پس از جنگ سرد، یعنی ژنرال آگوستو پینوشه، به قدرت رساندن سرهنگ ها در یونان در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰؛ کودتا از پی کودتا در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین بود.

همه اینها به بهانه جلوگیری از پیشرفت امپریالیسم شوروی به رهبری فیدل کاسترو اتفاق افتاد، ولی در حقیقت هدف واقعی حفاظت از منافع یونایتد فروت کامپنی و تداوم بهره کشی از مردم بی نهایت فقیر و حقیقتاً بی دفاع آمریکای مرکزی بود.

رنسانس علیه زمامداران آمریکا

فهرست اعمال مخفیانه و سیاه سازمان سیا پایان ندارد. ساقط کردن سوکارنو در اندونزی و روی کار آوردن ژنرال سوهارتو، سپس حذف او پس از آن که پا روی اعصاب ما گذاشت، همه اینها بخشی از کارهای آنهاست. این کارها همان نشانه های مشخص امپراتوری روم را بر خود دارند و به همین علت است که من بار دیگر بر این نکته تأکید می کنم چیزی به نام کنترل و نظارت مؤثر در کشور ما وجود ندارد. هستند تنی چند از اعضای کنگره که اغلب شان حقه باز و فاسدند مانند رندی «دوک» کانینگام که به نظارت بیش از حد متهم می شوند. هنگامی که چارلی ویلسون، عضو کنگره، از اعضای پرسابقه کنگره از حوزه انتخاباتی دوم تگزاس، به عنوان رئیس کمیته نظارت اطلاعات سری مجلس نمایندگان در دوره جنگ افغانستان برگزیده شد، يك بار به یکی از دوستان خود در سازمان سیا نوشت، «آقایان محترم، روباه در داخل لانه مرغ هاست. هر کاری می خواهید بکنید.»

گودمن: ما به بخش پایانی مصاحبه با چالمرز جانسون بازمی گردیم. پروفیسور چالمرز جانسون یکی از متخصصین مشهور در سیاست های آسیا است. او کتاب های متعددی را درباره انقلاب چین، توسعه اقتصادی ژاپن نوشته است. در ۳ سال در نظام دانشگاه کالیفرنیا، جانسون به عنوان رئیس مرکز مطالعات چین در دانشگاه کالیفرنیا برکلی، خدمت کرده است. بنابراین از وی می خواهم درباره نقش چین به عنوان يك قدرت جهانی رو به رشد صحبت کند. جانسون: درباره چین خوش بین هستم. فکر می کنم آنها حرکت قابل توجهی به سوی اعتدال از خود نشان داده اند. بر این باورم که از حمایت عموم مردم برخوردارند چرا که آنها کاری که مردم خواهان انجام آن بودند و به شدت از آن می ترسیدند را انجام دادند، به عبارت دیگر، برچیدن اقتصاد لنینیستی که چین داشت، آن هم بدون پائین آوردن سطح زندگی مردم، همان چیزی که در روسیه پلنسین اتفاق افتاد. چین توان بالقوه رشد شکوهمند خود را بالفعل کرد و با قدرت و بینشی عظیم پیش می رود.

مسائل زیادی وجود دارد که در فرایند توسعه تحولات در چین باب میل ما نیست، بویژه ترس نومحافظه کاران آمریکا از چین. نومحافظه کاران حاکم بر کاخ سفید چاره ای جز کنار آمدن با این مسأله ندارند. این همان کنار آمدنی است که می بایست در قرن بیستم در برابر طلوع قدرت های جدید در آلمان، روسیه و ژاپن اتفاق می افتاد. کوتاهی قدرت های اشباع شده انگلیسی زبان، درصدر آنها انگلیس و ایالات متحده، به جنگ هایی ذاتاً بی ارزش و بیرحمانه منتهی شد. اما آمریکایی ها هنوز هم بی وقفه درباره رشد چین حرافی می کنند و این در حالی است که من حقیقتاً لذت می برم از این که می بینم چین به این آسانی خود را با منافع کشورهای که الزاماً به هیچ وجه از او خوش شان نمی آید، از جمله اندونزی و ویتنام وفق داده و تعدیل کرده است. آمریکایی ها مدام ژاپنی ها را تحریک می کنند تا نسبت به چین که صحنه بزرگترین جنایات آنها در طول جنگ دوم جهانی بود، جنایاتی که هرگز به طور کافی و شایسته نسبت به آنها پاسخگو نبوده و غرامتی هم نپرداختند، ستیزه جو و خصومت آمیز رفتار کنند. من در شگفتم این دیگر چه حماقتی است. جنگ با چین همان معجون پر از مشکلاتی خواهد بود که ویتنام بود. مطمئناً ما بازنده خواهیم بود.

امروز چسب سیاسی چین که مردم را به هم پیوند می دهد، به عبارت دیگر منشأ مشروعیت این کشور، ناسیونالیسم است که با احساسات پرشور مردم حفظ می شود.

گودمن: در ماه ژانویه، ۲۰۰۷ چین نخستین آزمایش ضدماهواره ای خود را انجام داد. مایلم خاطرنشان کنم که چین با این کار وارد عرصه میلیتاریزه سازی فضا شد.

جانسون: بله، دقیقاً همین طور است، من در کتاب خودم، مکافات، فصلی به نام «پروژه نهایی امپریالیستی» دارم که به آن بسیار افتخار می کنم. این فصل درباره لابی موشک در کنگره است، ائتلاف شکوهمند منابع مالی با اختصاص آنها به چیزهایی که ما می دانیم کار نمی کنند.

گودمن: فورت گریلی، آلاسکا در کجای این بحث قرار دارد، سیلوها چطور؟ جانسون: برای هدف قراردادن يك موشك در مرحله پرتاب، باید عملاً در بالای سایت پرتاب آن قرار گرفت. تا کنون چنین کاری صورت نگرفته است. احتمالاً در آینده هم اتفاق نخواهد افتاد و اصولاً هزینه این کار بسیار زیاد است. بسیار معمولی تر و عادی تر ساقط کردن يك موشك متخاصم در حالی که در فضای بیرون بوده و با سرعت بسیار به سوی ایالات متحده می آید، است. این همان کاری است که هواپیماهای رهگیری که در فورت گریلی، آلاسکا و چند فروند از آنها در پایگاه نیروی هوایی وندربورگ در کالیفرنیا مستقر شده اند، قرار است انجام دهند. این هواپیماهای رهگیر تاکنون حتی يك بار هم نتوانستند يك رهگیری موفق از موشك داشته باشند. راداری وجود ندارد که عملاً وسیله متخاصم به ظاهر شلیک شده را ردیابی کند. همانطور که یکی از دانشمندان ارشد پنتاگون دیروز اظهار داشت، این هواپیماهای رهگیر در حقیقت عملاً مترسك هایی بیش نیستند و امید براین است که

کره شمالی ها را ترسانده و فراری خواهند داد. این ها استفاده اشتباه و فاجعه آمیز از منابع در برابر يك کشور کمونیست کوچک و ناموفق به نام کره شمالی است. بر روی کره زمین هیچ چیز آسانتر از ردیابی پرتاب يك موشك متخاصم نیست و راهکار درست برای جلوگیری از آن بازدارندگی است. چندین دهه است که ما روی این موضوع کار کرده ایم، در باره اش فکر کرده ایم، آن را تمرین کرده ایم و نسبت به آن مطالعه کرده ایم. کره شمالی ها شهرتی عالی از عقلانیت دارند. آنها می دانند که اگر چنین موشکی را علیه ژاپن و یا ایالات متحده به پرواز درآورند، روز بعد در اقدامی تلافی جویانه از روی کره زمین محو خواهند شدو چنین کاری را نمی کنند. به همین علت، در مورد ایران، تنها راه منطقی یادگرفتن زندگی با يك ایران هسته ای است. اصولاً برای کشوری که هم اکنون از سوی قدرت های هسته ای، ایالات متحده در خلیج فارس، روسیه، اسرائیل، پاکستان و هند در محاصره است، پیشروی به سوی هسته ای شدن، امری گریزناپذیر است. ایرانی ها عقل گرا هستند بنابر این، آنها مشغول توسعه حداقل بازدارندگی می باشند و ما مجبوریم یاد بگیریم با این واقعیت زندگی کنیم. گودمن: و در پایان، آقای چالمرز جانسون، شما به تازگی کتاب های سه

گانه خود را کامل کرده اید. نخستین کتاب شما «تلافی» بود، پس از آن، «غم و اندوه امپراتوری» و سرانجام آخرین اثر شما مکافات: آخرین روزهای جمهوری آمریکا است. پیش بینی شما درباره آینده آمریکا چیست؟

جانسون: من راهی برای خروج از بن بست کنونی نمی بینم. من فکر می کنم ما در مسیر اشتباهی که پیش گرفته ایم، بسیار جلو رفته ایم. فکر می کنم در رابطه با امور داخلی بیش از حد به مجموعه نظامی - صنعتی وابسته شده ایم. منظورم این است که برای يك وزیر دفاع، تلاش جهت برچیدن پایگاه هایی که اضافی هستند، پایگاه هایی که فایده ای ندارند، کهنه شده اند، به دوران جنگ های داخلی آمریکا بازمی گردند، امری کاملاً منطقی است. اما هر زمان که وزیر دفاع تلاش می کند یکی از این پایگاه ها را تعطیل کند، با هیاهو و جنجال از سوی شهرک های اطراف پایگاه، روزنامه های محلی، تلویزیون، کشیش های روحانی و سیاستمداران محلی رویه رو می شوند که: پایگاه نظامی شهر ما را حفظ کنید. دو نفر از حامیان اصلی کمیسیون فرعی تأسیسات وابسته به کمیته خدمات نیروهای مسلح مجلس سنا، افراد مسئول رسیدگی به پایگاه های ما، کی بیلی ها چینسون از ایالت تگزاس و دایان فینستاین از ایالت کالیفرنیا هستند. این دو ایالت دارای بیشترین پایگاه نظامی در این کشور می باشند و این دو سناتور برای حفظ این پایگاه ها هر آنچه در توان داشته باشند را انجام خواهند داد. مجموعه صنعتی - نظامی با استفاده از این شیوه مودبانه، نامحسوس و خطرناک به درون دموکراسی ما نفوذ پیدا کرده و به شدت آن را تضعیف کرده است، آن هم برای عده ای خاص و منافع شخصی شان در آنچه من کزینانیزم نظامی نامیده ام؛ یعنی سوء استفاده و دست بردن در بودجه دفاع که اگر تمام دیگر اقلام هزینه هایی را که در تك رقم اختصاص یافته به وزارت دفاع منظور نمی شوند، را محاسبه و لحاظ کند به ۷۵۰ میلیارد دلار بالغ می شود. وضعیت کنونی از کنترل خارج است. ما به این وضعیت معتاد شده ایم، ما آن را دوست داریم و با آن زندگی می کنیم. در تصور نمی گنجد که روزی روزگاری رئیس جمهوری، خواه از حزب دموکرات، خواه از حزب جمهوریخواه روی کار بیاید و به تشکیل ائتلافی از هر دو گروه بپردازد که قادر باشند به تشکیلات منافع گروه خاص حمله برده و اوضاع را برگردانند. همانطور گورباچف نیز در تلاش خود برای اصلاحات در نظام اتحاد جماهیر شوروی در اواخر دهه ۱۹۸۰ ناکام ماند.

گودمن: آقای چالمرز، آیا چیزی هست که به شما امید هم دهد؟

جانسون: این دقیقاً همان کاری است که ما امروز صبح به آن مشغولیم. به عبارت دیگر، تنها راه باقیمانده ایجاد مجدد نظام قانون اساسی در آمریکا است. در غیر این صورت همه چیز برای ما تمام شده است. منظورم امپراتوری است، هنگامی که کشور در مسیر تبدیل شدن به امپراتوری می افتد، در نهایت به وارد کردن فشار فراتر از توان خود، ایجاد ورشکستگی مالی و کرد آوردن مجموعه ای از کشورهایی که نسبت به اهداف امپریالیستی او ستیزه جو و متغیرند، منتهی خواهد شد. ما به خوبی در آن مسیر قرار گرفته ایم. تنها راهی که برای متوقف کردن روند کنونی وجود دارد بسیج شهروندان غافل است. من نمی دانم که آیا چنین تحولی اتفاق خواهد افتاد یا خیر. با توجه به طبیعت کنترل همه جانبه شبکه های تلویزیونی در آمریکا برای درآمدهای تبلیغاتی، من بسیار بسیار شك دارم که مردم بیدار شوند. ما شاهد آن هستیم که روبرت موردخ از خرید يك سوم مجله لوس آنجلس تایمز صحبت می کند. اما با تمام این اوصاف، فراموش نکنیم چیزی به نام اینترنت و کسی به نام ایمنی گودمن (مجری این مصاحبه) هم وجود دارد. به طور کلی، در مقایسه با سابق، اطلاعات بسیار بیشتری در دسترس مردم قرار دارد. یکی از تجربه هایی که من در این ۳ کتاب به دست آوردم، پذیرش به مراتب بیشتری از سوی آمریکایی های نگران نسبت به کتاب «مکافات» در مقایسه با دو کتاب قبلی بود. در دو کتاب قبلی شك و تردید قابل توجهی از سوی خوانندگان مشاهده می شد. بنابراین، با توجه به کتاب «مکافات» اگر ما شاهد رنسانس شهروندی در آمریکا باشیم، در آن صورت معتقدم می توانیم دولت خود را (از حاکمان ناشایسته و بی کفایت فعلی) باز پس گیریم. اما اگر به سیاست بازی های کنونی چون گذشته ادامه دهیم، در آن صورت فکر می کنم دیگر چاره ای نیست جز این که بگوییم «مکافات» در کشور ما گوش به زنگ حاضر و آماده است. او وارد ملك ما شده و منتظر لحظه مناسب برای انجام مأموریت الهی خویش است.